



بررسی نظامی جنگ از آغاز تا پایان سال ۱۳۶۱ (مباحث استراتژیک)

پیاده شده نوار

تنظیم: حسن دُری*

<p>پس از عملیات والفجر مقدماتی در نخستین روز سال ۱۳۶۲، فرمانده کل سپاه جلسه‌ای پیرامون بررسی نقاط ضعف و قوت جنگ از آغاز تا کنون را در قرارگاه خاتم^(ص) برگزار کرد. محل قرارگاه محدوده شهر شوش بود. در قرارگاهی که تا چند ماه پیش شهید بقایی در آن فرماندهی می‌کرد.</p> <p>هدف برگزاری جلسه مروری بر تجربیات فرماندهان در عملیات‌های گذشته از آغاز تا کنون و جمع‌بندی آن برای راهبرد عملیاتی آینده جنگ بیان شد.</p> <p>در این جلسه غلامعلی رشید معاون عملیاتی فرمانده کل سپاه با تشریح عملیات‌های جبهه‌ی جنوبی از آغاز جنگ تا پایان سال ۱۳۶۱ به نقاط ضعف و قوت یگان‌ها و توان رزم، دشمن، جا به جایی‌ها و... پرداخت و در پایان جلسه برخی از فرماندهان نقطه نظرات خود را ارائه کردند.</p>	<p>چکیده</p>

مقدمه

فرمانده کل سپاه پس از بیان اهداف جلسه، از معاون عملیاتی خود درخواست کرد تا اولین موضوع را با عنوان "بررسی نقاط ضعف و قوت عملیات‌های انجام شده از آغاز جنگ تاکنون" ارائه بحث نماید. نوشتار حاضر، مباحث ارائه شده توسط غلامعلی رشید معاون عملیاتی فرمانده کل سپاه می‌باشد. این متن، پیاده شده نواری است که توسط راوی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس (مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه) برادر جواد زمان‌زاده در جلسه ضبط و ثبت شده است. شماره‌ی آرشیو نوار ۱۰۷۵۹ و پیاده‌ی آن ۲۲۹۳ می‌باشد. امید است این منبع دست اول مورد توجه و استفاده‌ی پژوهش‌گران و علاقه‌مندان قرار گیرد.

محسن رضایی فرمانده کل سپاه و قرارگاه خاتم^(ص) در نخستین روز سال ۱۳۶۲ با برخی از فرماندهان قرارگاهی و یگانی تشکیل جلسه داد. محل جلسه در سنگر سابق فرماندهی قرارگاه فجر در محدوده‌ی شهر شوش بود. در آغاز جلسه رضایی ابتدا یادی از شهید معیید بقایی فرمانده قرارگاه فجر کرد. سپس نکاتی پیرامون حفظ وحدت ارتش و سپاه بیان کرد و بعد با تأکید بر ضرورت دائمی در تشکیل جلسات "تحلیل نبرد و..." هدف جلسه را، بررسی مواردی از جمله: راهبرد عملیاتی جنگ در جبهه‌ی جنوب؛ بررسی نقاط قوت و ضعف عملیات‌های گذشته؛ طرح و العاصفه و العادیات و بالا بردن کیفیت آموزش، امور پاسداران؛ ارتباط دفتر جنگ با مناطق و لشکرها و... اظهار داشت.

* پژوهش‌گر مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.

وضعیت جنگ در سال اول

دشمن در مهر ۱۳۵۹ به سرزمین‌های ما حمله کرد و این وضعیت را به وجود آورد و ما در یک سال آمدیم دور تا دور دشمن آرایش گرفتیم و دست به عملیات‌های کوچک زدیم تا یاد بگیریم ببینیم جنگ چه طور است و چه شکلی باید با دشمن جنگید، دشمن را شناختیم و حالا اگر برادرهای نظامی ما هم یک مقدار از لحاظ این که توپ‌چی هست یا خمپاره‌چی یا تانک‌چی بودند و کاربردش را هم بلد بودند شاید بچه‌های ما روزهای اول هم متوجه نمی‌شدند که این تانک است یا توپ غیر از آن‌هایی که سربازی رفته بودند.

ما جمع شدیم دور دشمن و شروع کردیم به عملیات‌های محدود، اما چه موقع دست به عملیات‌های محدود زدیم؟ درست بعد از شش ماه که از جنگ گذشته بود یعنی مهرماه تا اسفندماه ما هیچ کاری نکردیم و رشته جنگ دست طراحان نظامی بود که بیشتر برادرهای ارتشی و آن روز که بنی‌صدر در رأس کار بود.

این‌ها دست به سه تا تک منظم، کلاسیک حساب شده و آن اصول نظامی زدند.

اولین عملیات کلاسیک

تک اولی که خودم شاهدش بودم در جسر نادری یک تک بود که صبح در ساعت هفت در حدود یک ساعت آتش تهیه بر سر عراقی‌ها ریختند و همه‌اش با توپ ۱۵۵ و ۱۳۰ و انواع و اقسام توپ بود و درست این محوطه را کامل گرفتند زیر آتش و این سه راهی قهوه‌خانه را به شعاع ده کیلومتر زیر آتش گرفتند و بعد ساعت هشت صبح یعنی موقعی که هوا روشن و کاملاً آفتاب در آمده بود، پنجاه دستگاه تانک چیفتن شروع کرد به حرکت، از همین جسر نادری و یک نفر پیاده هم همراهشان نبود، یعنی حدود چیزی در حد

برادر غلامعلی رشید: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین، الحمدالله رب العالمین، ابتدا لازم است در مورد عوامل پیروزی و اصول موفقیت در کلیه عملیات‌ها صحبت کنیم، و بعد هم بگوییم که الان ما در چه وضعیتی هستیم و دشمن هم چه نقاط ضعفی را از خودش پوشانده که ما نمی‌توانیم الان آن موفقیت‌های سابق را به سادگی به دست بیاوریم. اصول موفقیت ما شامل دو قسمت می‌شود: یک‌سری از آن اصول اعتقادی و یک‌سری هم اصول نظامی ما هست.

اصول اعتقادی را که بگذاریم از ایمان و اعتقاد رزمندگان به اسلام و رهبریت امام یعنی تسلیم ولی‌فقیه گرفته تا وحدت و هماهنگی که بین نیروهای مسلح است و بقیه مسائلی که از اعتقادات ما ریشه می‌گیرد بر می‌گردیم به تدابیر و اصول نظامی که باعث موفقیت ما شده.

محورهای هجوم ارتش عراق در جنوب

دشمن وقتی از مرزهای بین‌المللی عبور و به داخل خاک ما حمله کرد در برخی از مناطق از ۳۰ تا ۹۰ کیلومتر در عمق خاک ما پیشروی کرد و شکل مرز تقریباً عوض شده بود و این خط پیشروی دشمن در داخل خاک ما بود.

به قول برادر محسن؛ دشمن به علت آن غروری که داشت از پاسگاه شرفانی در مرز تا جسر نادری که چیزی در حدود هشتاد کیلومتر می‌شود را به یک لشکر داده بود و از فکه تا زعن در ساحل غربی کرخه در مقابل شهر شوش که چیزی در حدود ۶۰ کیلومتر می‌شود را هم به یک لشکر مکانیزه داده بود و یا این فلش لشکر ۹ که ابتدا تا ارتفاعات الله اکبر آمده بود، یعنی نزدیک چهل و پنج کیلومتر آمده بود و یا این فلش‌ها که از طلائی و کوشک آمده بودند تا نزدیک دب حردان و کوه اهواز و یا این فلش که از مرز شلمچه آمده بود و از یک رودخانه عبور کرده و آمده بود که تا از بهمن شیر هم عبور کند.

سومین عملیات کلاسیک

حمله‌ی سوم در این جا و طرحی به نام طرح نصر بود و تیپ ۳۷ زرهی شیراز بود که لشکر ۷۷ عهددار این طرح بود که آن موقع سرهنگ فروزان بود که از این دو تا قسمت شروع می‌شد و قرار هم بود که فقط این زائده را بگیرند و حدود سیصد الی چهارصد نفر از بچه‌های سپاه هم همکاری کردند که این طرح هم نیز شکست خورد و بیست و نه دستگاه تانک ام-۶۰ و ام-۴۷ ما در این جا از دست دادیم و تا روزهای بعد از پایان عملیات تا من‌الائمه تانک‌های منهدم شده در منطقه باقی مانده بودند.

این جا هم ما نود دستگاه تانک از دست دادیم

(منطقه عملیاتی لشکر ۱۶ زرهی قزوین در هویزه)، این جا [منطقه‌ی عملیاتی شرق کارون، سه راهی آبادان] تا روستای سلمانیه بیست و نه دستگاه این جا هم بیست و چهار دستگاه [منطقه‌ی عملیاتی غرب دزفول]، این جا هم (طرح نصر) تعداد زیادی از ما اسیر و شهید شدند به هر حال این سه تا حمله نظامی در طول شش ماه صورت گرفت.

درست یادم است از دی‌ماه و بهمن که دیگر این حملات تمام شد حدود یک ماه و نیم بود که در جبهه‌ها یک وضعیت یأس آلودی حاکم بود تا این که برادرهای سوسنگرد که برادر عزیزمان [عزیز] جعفری بودند و در این جا یک نقطه امیدآوری را شروع کردند (در غرب سوسنگرد) و در بیست و ششم اسفند بود که طرحی به مواضع دشمن ریخته شد که به دو کیلومتری غرب سوسنگرد حمله شد و کلاً بیست و شش نفر از برادرهای ما شهید شدند، که چند تا از آن‌ها هم داخل

پنجاه الی شصت نفر که بیست، سی نفر پاسدار از بچه‌های دزفول بودند و بیست، سی نفر هم سرباز افتادند دنبال این تانک‌ها و رفتند تا همین یک جایی هست که تانک خورده کنار اتاق خرابه، درست تا این جا و بیشتر هم نتوانستند بروند، اول عراقی‌ها حدود ده دستگاه تانک پشت این خاکریز داشتند که ول کردند و به عقب رفتند، ولی با موشک‌های بیشتر پی.ام.پی شروع کردند تانک‌ها را زدند و این حمله شکست خورد و بیست و چهار تا تانک، ما از دست دادیم که سیزده دستگاه آن روشن ماند و یازده تا هم منهدم شد و خیلی از این درجه‌دارهای ارتش و این‌ها هم تو خود تانک‌ها شهید شدند، که سیزده تا از آن‌ها حدود سه الی چهار روز روشن بودند تا سوختشان تمام شد و بعد یکی، یکی کشیدندشان عقب و این حمله، حمله‌ای بود که شکست خورد و درست هم نوک این فلش را می‌خواستند بزنند. (اشاره روی نقشه به فلش حمله‌ی عراق در جبهه‌ی نادری).

دومین عملیات کلاسیک

حمله‌ی دوم ما در کرخه‌کور و در هویزه بود که این را هم لشکر ۱۶ زرهی حمله کرد، در این جا مواضع تیپ ۴۳ زرهی از لشکر ۹ بود و آمدند از سمت هویزه، این مواضع را بعد از آتش تهیه سنگینی که سر عراقی‌ها ریختند، دور زدند و هشتاد و پنج نفر اسیر هم گرفتند و حدود بیست و چهار ساعت طول نکشید که عراق با قدرت به این فلش لشکر ۱۶ زد و حتی تا نزدیکی‌های این جاده اهواز-حمیدیه به عقب‌نشینی وادارش کرد و عراقی‌ها نه تنها از مواضع‌شان عقب‌نشینی نکردند، بلکه حدود هشت تا دوازده کیلومتر آمدند جلو در آن طرف کرخه و یک زائد هم ایجاد کردند که ... این حمله هم شکست خورد.

غلامعلی رشید:

ما در سال اول جنگ آمدیم دور تا دور دشمن آرایش گرفتیم و دست به عملیات‌های کوچک زدیم تا یاد بگیریم بینیم جنگ چه طور است و چه شکلی باید با دشمن جنگید، دشمن را شناختیم

عملیات طریق القدس

اگر بخواهیم حملات را یکی یکی شرح بدهیم متوجه می‌شویم که بعد از ثامن‌الائمه آمدیم جایی را انتخاب کردیم که احتیاج به پدافند ساده داشته باشد و این جا هم می‌توانستیم وقتی موفق بشویم کناره کارون را باید پدافند کنیم لذا عملیات طریق‌القدس را شروع کردیم؛ ما در دو جا باید پدافند می‌کردیم، یکی در این جا یعنی تنگه چزابه، که هزار و پانصد متر، دو کیلومتر بعد از خود شط نیسان است، که دشمن از رویش رد شده بود (این فلش‌ها از روی شط نیسان عبور کرده بود) و گفتیم خب در حاشیه نیسان پدافند می‌کنیم و در این جا حمله شد یک فلش ما هم که عقبه‌اش درست نزدیکی‌های خط جابر همدان و الله اکبر بود رفت و از این جا تو پشت دشمن زد (درست عقبه دشمن) یعنی طوری بچه‌ها سرازیر شدند که این جا مقر تیپ ۲۶ زرهی از لشکر ۵ مکانیزه بود و منهدم شد این فلش‌های ما که هر کدام به عمق سه کیلومتر، چهار کیلومتر، پنج کیلومتر رفته بودند و بعضاً حدود پنجاه الی شصت نفر از نیروهای ما یا یک گروه تا نزدیکی پل الوان رسیدند و دوباره برگشتند و ما موفق شدیم خاکریز اولیه دشمن را تصرف بکنیم، این جا تیپ کربلا بود، این جا تیپ عاشورا بود این جا تیپ امام حسین بود که با استعداد شش گردان که البته اسمش را گذاشتند تیپ امام سجاد که حمله کردند ما در این جا حواسمان نبود، چی بود وقتی آمدیم تحلیل کردیم گفتیم آموزش ما ضعیف بود و گفتیم که عجله کردیم، گفتیم نیرو از ما لو رفته، و نمی‌دانستیم و پنج الی شش مطلب نوشتیم یعنی نوشتیم آموزش ضعیف بود و کیفیت نیروها هم پایین بوده و از این صحبت‌ها.

خود شهر بودند و ابتدا شهدای ما هفده نفر بود که بعداً به بیست و شش نفر رسیدند و ما حدود شصت الی هفتاد نفر اسیر گرفتیم و یک گردان تانک دشمن هم، به طور کامل منهدم شد و این حملات تا مهرماه ادامه داشت که بعد ما دست به عملیات‌های محدود زدیم و بیست و پنجم فروردین در جسر نادری بود، سی و یکم اردیبهشت ارتفاعات الله‌اکبر در غرب گرفته شد و سوسنگرد و تپه‌های مدن در آبادان و حمله فرمانده کل قوا در بیست و یکم خرداد که صورت گرفت.

آغاز اجرای عملیات‌های گسترده**عملیات ثامن‌الائمه^(ع)**

عملیات ثامن‌الائمه^(ع) و کلاً جنگ را یاد گرفتیم و یاد گرفتیم که چگونه با دشمن بجنگیم و فهمیدیم که دشمن را چگونه شناسایی کنیم و مواضع‌مان را هم تثبیت و در جلوی دشمن قرار گرفته بود و در ۵ مهر ۱۳۶۰ حمله آبادان شروع شد.

انگیزه هم این بود که می‌گفتیم تنها جایی که ما قدرت داریم، در مقابل این زائده‌ها حمله کنیم این است که کوچکتر از همه است، حمله شد و این جا حدود دوازده گردان نیرو از سپاه به کار گرفته شد، نه گردان تک‌ور، سه گردان احتیاط، غیر از گردان‌های پشتیبانی، یعنی دوازده گردان، سه گردان توی محور دارخوین، سه گردان تو محور فیاضیه، سه گردان توی محور ایستگاه ۷ به کمک لشکر ۷۷ حمله شد که هر سه تا تیپ آن درگیر بودند. تیپ ۳ آن هم این جا بود و تیپ ۲ این جا بود و تیپ ۱ هم این جا بود، سه تیپ حمله شد و نه گردان از ارتش بود و نه گردان هم از ما بود که در مجموع هیجده گردان ما تک می‌کرد، سه گردان هم در احتیاط بود که به طور کامل تمام شد و هزار و هشتصد نفر اسیر گرفته شد تا این منطقه آزاد و تثبیت شد.

عملیات فتح المبین

در فتح المبین وضعیت زمین شکلی بود که به ما دیکته می کرد که کجا حمله بکنیم، در این جا قرارگاه فتح بود که تیپ کربلا و تیپ ۸ نجف به علاوه تیپ ۵۵ هواورد و تیپ ۱ لشکر ۹۲ و چهار تیپ هم به این مواضع رقابیه حمله کرد و بهترین فلشی هم که در موفقیت ما کمک کرد همین فلش بود که نیرو به پشت دشمن رسید و البته در این جا شکست خورد.

برادر محسن رضایی: تیپ کربلا که رفت رقابیه ...
برادر غلامعلی رشید: این فلش خود لشکر ۸ نجف است این هم فلش رقابیه بود... قرارگاه فتح ما، این جا هم قرارگاه قدس بود که عمدتاً دو تا فلش داشت و این کوه ممله هم بهترین کوهی بود که پشت این تا روزهای آخر استفاده کردند و دشمن هم نفهمید و باز هم یکی از علل شکست ما این بود که اصلاً تصور نمی کردیم پشت این کوه ممله دشمن بخواهد حمله بکند من مدارکی که از این جا توسط بچه های تیپ امام حسین^(ع) از دشمن به دست آمده بود و ترجمه کردند را خواندم که متعلق به تیپ همین ۶۰ زرهی بود، که یک دسته شناسایی تو کوه ممله فرستاده بود، و رفته بودند و شناسایی کرده بودند (نوشته بودند) نتیجه وضعیت را که به هیچ وجه دشمن از این جا نمی تواند عمل بکند، شیارهای ممله هم یک طوری هست که فقط نیروی پیاده مختصر می تواند بالا بیاید یعنی در نهایت بتوانند در حد یک گروهان و یا یک گردان و امکان هم ندارد...

[قطع و وصل نوار]

سپاه به اضافه سه گردان، چهار گردان هم نیروی ارتش در این جا بودند، فلش های بعدی ما همان آن نوک رخنه عراق بود که از دو سر زده شد یکی این تیپ ولیعصر^(عج) بود که به استعداد دو تا پنج گردان و با دو تا تیپ از ارتش ادغام شده حمله کردند. [...]

تپه چشمه و این فلش ما لشکر ۲۷ رسول الله بود که حتی، تا روزهای دو الی سه روز قبل از حمله رفتند تا پشت جاده و شناسایی برای تصرف ارتفاع علی گره زد می کردند و باز همین فلش یعنی نیروی ولیعصر و لشکر ۲۱ امام رضا جمع شد و از این جا آمد پشت دشمن را که این فلش که ما از روبه رو در آن آرایش گرفته از این ها عقبه اش را بست و این فلش ما هم تا روزهای آخر ناموفق و به طور کلی این فلش فجر ناکام بود و حتی ساعت هشت صبح

که من خودم با برادر باقری رسیدیم روی ارتفاعات رادار، ما با برادر مجید آمدیم که - خدا رحمتش کند- و تماس که می گرفتیم می گفت این ها مدام دارند با ما می جنگند، من به آن ها گفتم که بابا این ها را ول کنید تا شب، که ساعت چهار بود که دیدیم دارند می آیند و مرتب هم داشتند اسیر می شدند، یعنی تا ساعت چهار مقاومت کردند ... این هم کلاً عملیات فتح المبین.

عملیات بیت المقدس

عملیات بیت المقدس ما هم این دو تا فلش قرارگاه قدس بودند که به راحتی برگشتند و تلفات زیادی داشتند، مفقود داشتند و تا پایان روزهای عملیات که آمدند سرازیر شدند و پیکرهای بچه ها را آوردند، این فلش فتح و این هم فلش نصر بود، که ما آمدیم دیدیم و این وضعیت پیشروی دشمن را هم در این جا کشیدیم، یعنی ما قادر بودیم به راحتی در روز، حدود هفت الی هشت کیلومتر آن طرف کارون برویم، ... دشمن هم در هفت کیلومتری گروهان های

غلامعلی رشید:

از دی ماه و بهمن که دیگر این حملات تمام شد حدود یک ماه و نیم بود که در جبهه ها یک وضعیت یأس آلودی حاکم بود تا این که برادرهای سوسنگرد که برادر عزیزمان [عزیز] جعفری بودند، در این جا یک نقطه امیدآوری را شروع کردند (در غرب سوسنگرد)

بوده است و می‌توانیم بگوییم که اصل را به این شکل تعیین کنیم که ما از دشمن جناح داشتیم و عقبه‌های دور و عقبه‌های دشمن در دسترس ما یا نزدیک ما بود یعنی این لشکر ۳ زرهی که از این... مقر لشکر توی شرفانی بود، بگذریم که روزهای اول جنگ مقر لشکر توی تپه‌های علی‌گره زد بود این تا حدود دو الی سه ماه از جنگ، از اسرایی هم که می‌پرسیدیم زیر یکی از این پل‌ها بود و آمد جمع کرد و آمدند توی شرفانی، مقر اداری لشکر هم این‌جا بود، حالا نمی‌دانم که تاکتیکی‌اش کجا بود و از پل عین خوش و تا جسر نادری عبور می‌کردند و به نیروهایش غذا می‌داد و مهمات می‌آورد و ... یعنی درست در عقبه این لشکر ما تا شصت کیلومتر در پشت عقبه می‌توانستیم با ده کیلومتر آمدن پایین هشت کیلومتر، ده کیلومتر تک عقبه‌اش را ببندیم این‌جا دشمن که از این‌جا راه افتاده بود و می‌آمد اگر با پانزده کیلومتر با قدرت می‌آمدیم عقبه لشکر ۱ را می‌بستیم؛ عقبه‌های دشمن در دسترس ما بود، این هم مسئله‌ای دیگر است و یا در تک طریق القدس دشمن هم که از تنگه‌ی چزابه می‌آمد تا این‌جا دراز می‌شد و ما هم با این فلش راحت عقبه‌اش را می‌بستیم و یا با همین فلش‌هایی که لشکر ۱۱ آمده بود تا مارد و تا توی خرمشهر ما با این حرکت می‌توانستیم عقبه این لشکر را ببندیم و جناح از دشمن گرفتیم، یعنی از این‌جا، از نقطه درسه تا این‌جا، تا نقطه پاسگاه زید، این یک جناح از لشکر ۵ و ۶ بود و این جناح هم آن‌قدر خطرناک بود که این‌ها سریع تصمیم گرفتند و برگشتند و آن برادرهایی هم که می‌گویند در مرحله دوم این‌ها تصمیم به عقب‌نشینی گرفتند نه این‌طور نبوده بلکه در مرحله یکم این‌ها تصمیم به عقب‌نشینی گرفتند و ما وقتی هم آمدیم و این خط را ترمیم کردیم و هشتصد کیلومتر مربع سرپل را گرفتیم

مختصری در این‌جا داشت، یعنی این‌جا یک پرده ضعیف بود که به راحتی عبور کردیم و سیزده کیلومتر از خط جاده آسفالته‌مان تأمین شد و به اشتباه بین قرارگاه فتح و قرارگاه نصر و تیپ ۷ ولی عصر را بیرون کرده بودند قرارگاه فتح، هم نیامده بود و این سیزده کیلومتر تا چهل و هشت ساعت دست دشمن (از جاده آسفالت) بود، که بعد مجبور شدیم و با تلفات رفتیم و این جاده آسفالت را تأمین کردیم، فلش‌های بعدی ما هم درست به همین شکل عبور کرد و ما از این نیروها جناح خیلی زیادی گرفتیم و این‌ها در اولین تک ما که به جاده آسفالته رسیدیم تصمیم گرفته شد که عقب‌نشینی کنند، لشکر ۵ و ۶ و باز به این شکل رفتیم و نیرویی که درست از شلمچه تا نقطه مارد که بیست دو یا سه کیلومتر می‌شد به ما پهلو داده بود (عراق) و می‌رفت توی تنگه‌ای که پنج کیلومتر بود یعنی یک و نیم کیلومتر، بالاخره جاده و سه و نیم کیلومتر هم پایین جاده و می‌رفت تو و باز به همین شکل خرمشهر را تصرف کردیم.

رمضان را ملاحظه فرمودید که به همین شکل آمدیم که این فلش ما به سمت بصره برود و این فلش ما برود به سمت نشوه که از این‌جا توی کمرش خورد و این فلش‌ها هم تماماً برگشت حالا اگر بیاییم و ببینیم که علت اصلی موفقیت ما چه بوده است، ما به این مسئله می‌رسیم که دشمن وقتی پیش‌روی در داخل خاک ما کرده بود، این خط را ما می‌گوییم که صاف است دیگر، و این به جناح‌های هفتاد کیلومتر، شصت کیلومتر، سی کیلومتر، بیست کیلومتر تبدیل شده بود و این که یک جناح محسوب می‌شد و یا این شکل که به این شکل بیست و دو کیلومتر توی عمل می‌رفت (از کارون عبور می‌کرد) در دوره آزادسازی ما از دشمن جناح داشتیم و جناح هم عامل موفقیت ما



برادران غلامعلی رشید مسئول عملیات قرارگاه و احمد کاظمی فرمانده لشکر ۸ نجف در حال گفتگو با یکدیگر در اتاق فرماندهی قرارگاه عملیات؛ مریوان؛ ۱۳۶۲/۰۸/۰۲

(و دشمن از درسه) ما هم تا نزدیک جاده حدود بیست کیلومتر از دشمن جناح گرفته بودیم و این جاده هم بعضاً مورد استفاده لشکر ۵ مکانیزه بود همین جاده و حتی روزهای قبل که از دکل دارخوین نگاه می کردیم به راحتی ماشین های ایفا می آمدند و از آنجا عبور می کردند یعنی این عقبه لشکر بود و صبح دشمن دید که دیگر این عقبه اش بسته شد و عقبه ای ندارد و به شدت وحشت کرد

فقط یک گردان مکانیزه اش آمد، که خورد و برگشت، زمانی هم که این تمام شد ما آمدیم طریق القدس و حمله کردیم و می دانستیم هم که لشکر ۵ و ۶ و لشکر ۱۱ و لشکر ۳ که منهدم شده با لشکر ۱ و ۱۰ از جایشان تکان نمی خورند و ما هم عمدتاً با این نیروها درگیر هستیم و به علاوه تیپ ۱۰ زرهی که آزاد بود، این که تمام می شد و ما وقتی می آمدیم تو فتح المبین حمله می کردیم می دانستیم لشکر ۵ و ۶ تکان نمی خورند و لشکر ۱۱ هم که خرمشهر است و و به طور کل قید این ها را می زدیم، منطقه بالا هم از لحاظ نظامی لشکر ۹ و ۱۲ و ۷ را تکان نمی داد، باز هم موقعی که به این جا حمله کردیم، عمدتاً به سه لشکر درگیر شدیم، یعنی ما تمرکز نیرو می دادیم و دشمن بر عکس نمی توانست به خاطر سیاست کاریش که داشت تمرکز نیرو بدهد و به اصطلاح به خاطر حفظ زمینی که گرفته بود، اما ما تمرکز نیرو می دادیم و در این جا لشکر ۲۴ و ۷۷ و نیروهای سپاه را جمع کردیم آمدیم این جا زدیم به

که ما شاید از پشت جاده بخواهیم راحت بیاییم روی این پشت فلش و درست هم وقتی که ما این سر پل را گرفتیم نتوانستیم که دیگر عقب نشینی نکنیم، که روز هفتم این ها عقب نشینی کردند، شش، هفت روز وقت داشتند، وقتی هم آمدند عقب دیگر هیچی نگذاشتند حتی یک دانه گلوله و مهمات هم نگذاشتند. در تمرکز نیروی خودمان دشمن در این جا لشکر ۵ و ۶ را داشت و در این جا هم لشکر ۹ را داشت، این جا هم لشکر ۱۰ و ۱ را داشت و ما زمانی که به این منطقه در ثامن الائمه حمله می کردیم می دانستیم که استعداد دشمن فوش یک گردن اضافه می شود و یا یک تیپ ۱۰ زرهی بود که جابه جایش می کرد، به هر حال این جا استعداد لشکر ۳ بود، یک تیپ ۶ زرهی، تیپ ۸ مکانیزه و تیپ ۴۴ پیاده بود به علاوه گردان های مستقلی که داشت یعنی راحت ما می دانستیم که با نیروی دیگری از دشمن درگیر نیستیم و فوش هم تیپ ۱۰ می آید که باز هم می گفتیم اگر بیاید این طرف رودخانه اشتباه کرده و نمی آمد.

دیگر در روحیه دادن به نیروهایش نبود، در چزابه هم به خاطر این که تأخیر در فتح المبین بیندازد و مشابه فتح المبین نرسیم و روحیه به نیروهایش بدهد، در هر صورت سرعت عمل یکی از عامل‌های موفقیت ما بود.

اینجا که برادرها تأکید می‌فرمایند ما این را گفتیم و رد هم نکردیم خط داشتن برای ما شناخت از دشمن به وجود می‌آورد، بله ما خط‌هایی که داشتیم باعث می‌شد که گوشه به گوشه دشمن را شناسایی کنیم (برادرهای شوش) و حتی این برادر صفار می‌آمد می‌گفت، ما دیگر دیده‌بان عراقی را می‌شناسیم که عوض می‌شود و صبح با همدیگر سلام علیک می‌کردند، چایی تعارف می‌کردند یعنی هفتاد متری دشمن بودند بله حتی به هم تعارف می‌کردند، یعنی یکبار فحش داده بودند و یکبارش هم سلام کرده بودند، یکبار هم تعارف کرده بودند که بیاید غذا بخورید! یعنی این قدر نزدیک بودند و ما دشمن را کاملاً می‌شناختیم، برادرهایی که روی تپه بودند تمام تپه‌ها زیر دیدشان بود و ثبت تیر داشتند یا همان برادران ارتشی ما که روی مواضع مسلط تپه‌های مدن بودند، بله داشتن خط به ما شناخت دقیقی از دشمن داده بود، پس خط هم یکی از اصول موفقیت ما بود که ما به راحتی و به دلیل این که دشمن استحکامات نداشت و حداکثر با یک رده، دو رده سه رده میدان مین خودش را مشغول کرده بود با یک مقدار سیم خاردار روی خاکریز می‌کشید به راحتی بچه‌ها می‌رفتند به داخل دشمن نفوذ می‌کردند و ما هم می‌توانستیم یک دسته به استعداد ده نفر یا بیست نفر تو همین کوه‌های ابوغریب بفرستیم که بروند بمانند و حتی این قدر منطقه باز بود یعنی هیچ نیرویی در این جا نداشت (و تمام این ارتفاعات تینه و این‌ها) مسئله بعدی تکیه دشمن روی نیروی زرهی بود، یگان‌های سازمانی‌اش را می‌آورد و در خط می‌گذاشت و در همه جا بهترین تانکس بهترین

دشمن در این جا و دوباره لشکر ۹۲ را جمع کردیم آوردیم این جا زدیم به دشمن، لشکرهای ۹۲، ۲۱، ۷۷ و تیپ‌های ۸۴، ۵۵ هواپرد و ۵۸ ذوالفقار، یعنی چیزی در حد چهار لشکر فقط از ارتش بود، ما هم، تا نیروهایمان را آوردیم این جا تمرکزی عمل می‌کردیم، و باز جمع کردیم این جا آمدیم و دشمن در حالی که اصلاً ...

اصول موفقیت در عملیات‌ها

پس تمرکز نیرو برای ما بود اما برای دشمن نبود چون قادر نبود و الان هم قضیه عکس است و دیگر این که سرعت عمل یکی دیگر از اصول موفقیت ما بود و شاید بتوان گفت سخت‌ترین عملیات و شیرین‌ترین عملیات و بزرگ‌ترین عملیات ما عملیات بیت‌المقدس بود که یکی از عوامل مهمش یا بهتر بگوییم راز موفقیت این عملیات سرعت عمل بود و اگر ما دو هفته صبر می‌کردیم، از فتح المبین می‌آمدیم این جا، یعنی حدود بیست روز بعد این جا (غرب کارون) حمله

می‌کردیم چه بسا دشمن می‌آمد به این حاشیه کارون می‌چسبید و دیگر عبور از این جا برای ما محال بود، واقعاً می‌بینید که الان ما می‌خواهیم از یک ارونند عبور کنیم چه قدر مشکلات داریم، در حالی که برادرهای نصر و فتح به راحتی تا جاده می‌رفتند و برای شناسایی بر می‌گشتند، حتی در این جا هم در عملیات طریق‌القدس که حمله کردیم، دشمن احساس کرد که دیگر ما افتادیم روی دور نصر و پیروزی و از این جا بود که مسئله چزابه را روی دست ما گذاشت و در چزابه جز تأخیر هیچ چیز

نوشتار حاضر مباحث ارائه شده توسط غلامعلی رشید معاون عملیاتی فرمانده کل سپاه می‌باشد. این متن، پیاده شده نواری است که توسط راوی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس (مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه) برادر جواد زمان‌زاده در جلسه ضبط و ثبت شده است. شماره‌ی آرشیو نوار ۱۰۷۵۹ و پیاده‌ی آن ۲۲۹۳ می‌باشد

ما اگر دستمان این جا بود حدود سی و پنج یا سی و دو کیلومتر جناح از دشمن ... داشتیم یعنی این نیرویی که از اینجا می رفت نوک فلشش این جا بود و از جلوی ما رد می شد که این هم آمد و حدود پانزده کیلومتر الان ما را دور زده یعنی مقابلش خطی که ما داریم الان این جا است ما از این جا باید تک کنیم، تا برسیم به این عقبه، وضعیت الان (دشمن) هیچ گونه جناحی ندارد، جناح های مرده ای هست که اگر ما روی آن ها کار کنیم می شود آن ها را تبدیل به جناح کرد، دشمنی که از این جا بلند می شود می آید در آن حلفائیه عبور کند و این جوری می آید هیچ گونه توجهی به این جناح چهل کیلومتر خودش که هور است ندارد، ولی ما نتوانستیم هنوز از این هور استفاده کنیم، هور یک جناح مرده ای است که این را باید زنده اش کرد و اگر ما قادر باشیم از این جا بیایم و بزنیم توی کمر این فلش همان حرکتی به وجود می آید که ما از این جا حرکت کردیم و آمدیم تا این دژ یا از این جا به این جناح هایی که این جا باز کار نکردیم بالاخره باید از جناح های مرده ای نهایت استفاده را بکنیم.

تمرکز نیروهای دشمن

دشمن با ایجاد استحکامات و عقب نشینی روی ارتفاعات مرز در این جا که می بینیم استعداد سازمانی این سپاه سه لشکر است لشکر ۱، ۱۰ و ۱۴ زمانی که ما می خواهیم در والفجر تک به این سپاه کنیم شده نُه تا لشکر، ما شمردیم سی و سه تیپ سه رقیمی یعنی یازده لشکر پیاده، سی و سه تیپ فقط سه رقیمی از این منطقه آرایش گرفته بودند تا این جا مقابل ما به عمق شش الی هفت کیلومتر (سی و سه تیپ عراق) لشکر ۱، ۱۰، ۱۴ و ۶ از لشکر ۱۲ دو تیپش هم آمد از لشکر ۱۱ یک تیپش آمد، لشکر ۹ هم یک تیپش آمد، تیپ ۱۰ زرهی تیپ گارد مکانیزه هم آمد، لشکر ۳ زرهی هم آمد ... یعنی هشت لشکر کامل سازمانی

سربازش و بهترین افسرش و درجه دارش را می آورد پشت این خط اول می گذاشت و چون تکیه ی دشمن هم بر روی نیروی زرهی بود، آمدیم و نگاه کردیم گفتیم چون برادرهای ما یگان زرهی ندارند. شب بهترین تأمینی است که برای پیاده وجود دارد، یعنی شب نفر پیاده ما به راحتی تا نزدیک دشمن می رفت و تانک ها زده می شد و معلوم هم بود که روحیه دشمن به شدت پایین می آمد و روحیه برادرهای ما به شدت بالا می رفت، یعنی بیست تا تانک که در شب زده می شد شعله این ها که بالا می آمد دیگر ... پس این هم یکی دیگر از عامل های موفقیت ما بود. حالا وقتی دقت می کنیم و خط فعلی مان را که ملاحظه می کنید....

برادر محسن رضایی: عدم شناخت دشمن از ما...
برادر رحیم صفوی: از شیوه های جنگی، تاکتیک ما...
برادر محسن رضایی: عدم شناخت، چه شیوه های جنگی، چه کیفیت رزمی چه سازماندهی.

جناح ها و استعداد یگان های دشمن

گفتم که، یک سال ما دشمن و نقاط ضعفش را شناختیم ولی او ما را نمی شناخت و این را قبول داریم ولی ما خوب شناختیمش یعنی دانستیم که نقاط ضعفش کجاست و فهمیدیم و الان هم خطی را که ملاحظه می فرمایید این خط سبز الان درست در مقابل ماست در حالی که عقبه هایش کجاست؟ یعنی این نیرویی که دارد با ما می جنگد این طوری دارد با ما می جنگد بین، (روی نقشه نشان می دهد) الان بین هیچ گونه جناحی هم ما نداریم این جا و تا حرکت کنیم بیاییم و باز اگر این جا را (کمیت) بگیریم، یعنی فلش ها این جوری است و هیچ گونه جناحی هم ما از دشمن نگرفته ایم، این جا هم همین جور عقبه هم این جا ست و درست این ها در مقابل ما آرایش گرفته اند. یک جناح ما از دشمن داشته ایم که آن جناح را هم از ما گرفت و این جناح این بود که

هم بیشتر است، می‌گذرد، ما دو تا عملیات انجام دادیم محرم و مسلم بن عقیل و دشمن هم در طول یازده ماه این‌جا را به شدیدترین استحکامات مسلح کرده، یعنی دیگر روی زمین هیچ‌جا شل نیست و از شلمچه تا چنگوله، (این‌هایی که ما می‌شناسیم) یک رودخانه و مین و موانع به عرض هزار الی هزار و پانصد متر درست کرده که ما باید از این رودخانه عبور کنیم، سر پل بگیریم و برویم آن‌طرف و معابری هم که در این‌جا داشتیم، را شاید بشود گفت که پل بودند، دور کردند، یگان‌های سازمانی و احتیاط‌های آزادی که تو منطقه بودند یعنی درست دشمن از بعد از بیت‌المقدس، یگان‌های سازمانیش را دور از دسترس ما برد و بیشتر نیروهای پیاده را مقابل ما گسترش داده که شاید در رمضان به دلیل این‌که ما داشتیم، سخت بصره را به خطر می‌انداختیم این حرفی را که می‌زنیم تثبیت نباشد چون در آن‌جا یگان‌های سازمانی مقابل ما بودند، درست است ما با همان یگان‌هایش می‌جنگیدیم اما دیگر توان ما کاسته شده بود یعنی در تجدید مرحله‌ی بعدی عملیات ما توان لازم را نداشتیم البته دشمن هم توان نداشت، این اصول موفقیت ما بوده که برادرها فکر نکنند، که در این‌جا ما دشمن را خوب شناسایی نکردیم، یا این‌که استحکامات را باز نکردیم، نه، جداً این‌جا استحکامات باز شده و این‌جا عمقی را که رفتیم نبود و شب اول هم ما حدود بیست کیلومتر پیشروی داشتیم و شب دوم هم نیرویی که از این‌جا (تیپ ۸ نجف) بیاید برد پاسگاه حلفائیه که این‌جاست و آن را درست حساب کنیم پانزده کیلومتر پیشروی کردند و این نیرو هم که کم پیشروی نکرده، بیچاره خوب رفتند و استحکامات و معبرش صد متر، صد و پنجاه متر باز بود و درست هم است که تو این معبر... به هر حال عامل

دشمن و چیزی در حد سی و سه تیپ پیاده جيش الشعبي که خود این‌ها می‌شوند یازده لشکر و مقابل ما آرایش گرفتند، پس دشمن آن موقع که این‌جا نمی‌توانست تمرکز نیرو مقابل ما بدهد، در این‌جا برعکس تمرکز نیرو مقابل ما داد و آخر سر هم که با او در رمضان درگیر بودیم به هشت لشکر رساند یعنی ما تمرکز نیرو می‌دهیم این قبول (ما این اصلمان فرق نکرده)، اما دشمن که قادر نبود در این‌جاها تمرکز نیرو بدهند بالعکس تمرکز نیرو می‌داد و تک تک جبهه‌ای شد، گفتیم وقتی ما جناح از دشمن نداشتیم و عقبه‌هایش هم در دسترس ما نبودند تک، تک جبهه‌ای است و تمام تک‌های جبهه‌ای و من هم خدمت برادرها گفتم که فلش والفجر ما که این‌طوری پایین آمد، که از این دو سمت خورد، فلش والفجر ما همان فلش فجر قرارگاه در عملیات فتح‌المبین ماست و فلش عملیات والفجر ما همان فلش قرارگاه قدس بیت‌المقدس ماست، فلش عملیات والفجر ما همان فش‌های تیپ ۲۵ کربلا و تیپ ۳۱ عاشورا در عملیات طریق‌القدس ما بودند فلش عملیات والفجر ما همان فلش عملیات رمضان است، چرا که ما داریم با دشمن جبهه‌ای می‌جنگیم و جبهه‌ای جنگیدن نه این‌که به اصطلاح برادرهای ارتشی تک مطرود است، یعنی طرد شده است، نه، تکی است که ما موفق نمی‌شویم اما با شش، هفت کیلومتر و فوقش ده کیلومتر قادر خواهیم بود که داخل برویم اما ما از این‌جا هم، اگر بخواهیم حمله کنیم از این جنگل امقر برویم سرپل غزیه را بگیریم می‌شود حدود پنجاه و پنج کیلومتر و این‌جا تک جبهه‌ای جنگیدن برای ما... در یک شب کار بیهوده است. پس دشمن تمرکز نیرو می‌دهد و می‌توانیم بگوییم که سرعت عمل هم از ما گرفته شده، چرا که ما از بیت‌المقدس تا الان که در حدود ۱۰ ماه و شاید



تشریح عملیات فتح‌المبین توسط برادر غلامعلی رشید برای آقایان احمد غلامپور و تعدادی از فرماندهان قرارگاه فجر در اتاق هدایت عملیات؛ شوش؛ ۱۳۶۱/۰۱/۰۵

استحکامات و خط نبود، چون این‌جا خط و استحکامات هم داشتیم، پس چی بود، که این‌جا شکست خوردیم؟ خط داشتیم، دشمن استحکامات هم نداشت به آن شکل درست است پشت رودخانه بود می‌توانیم بگوییم این فرق دارد با این. اما این‌جا چی بود؟ این‌جا چرا شکست خوردیم

جناب پنجاه کیلومتر از دشمن که گرفتی و اگر این هور را تصرف کردی، تا این‌جا ما می‌آمدیم، تا حالا این شناسایی کردیم، توانستیم ببینیم تا این‌جا. اما خود ما هم جناح به دشمن دادیم و گوش کردی جناح هم از دشمن گرفتیم، ...

برادر احمد کاظمی: ... کار نشدن تو مانورها و ادامه دادن به عملیات‌ها مثل فتح‌المبین، بیت‌المقدس و محرم که فقط بخواهیم در یک اصطلاح بگوییم در خط دشمن فکر کردیم، بر خلاف این‌که در عملیات والفجر خیلی در عمق کار کردیم ولی در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس و محرم در خط دشمن استفاده کردیم، به این دلیل که در عملیات والفجر آمدیم روی عماره سرمایه‌گذاری کردیم (آن پنجاه تا شصت کیلومتری) ولی در فتح‌المبین روی یک عمق هفت کیلومتری کار کردیم.

برادر غلامعلی رشید: برای سومین بار خدمت شما ذکر می‌کنم و می‌گویم که داشتن خط و شناخت دقیق از دشمن؛ من خط‌ها را رد نمی‌کنم

این‌جا که استحکامات به آن شکل نداشت، خط هم داشتیم، بهترین خط را هم این‌جا داشتیم، چرا برگشتیم؟ چون تک‌تک جبهه‌ای بود و وقتی هم جناحی از دشمن نباشد می‌شود گفت علت اصلی شکست‌های ما تک‌های جبهه‌ای ماست که دشمن به این شکل آرایش مقابل ما گرفته.

اظهار نظر فرماندهان؛ جمع‌بندی

برادر محسن رضایی: حالا سئوالات و نظرات هم گفته بشود.

برادر احمد کاظمی: برای این‌که ما عملیات‌های موفق داشته باشیم چرا از این‌جاها جناح قرار دادیم؟ **برادر غلامعلی رشید:** من به شما گفتم که بعد از چنگوله و بعد از چیلات این‌ها جناح‌های مرده‌ای هستند که اگر ما روی آن‌ها کار کنیم و به دلیل این‌که دشمن هنوز حساس نشده، می‌توانیم تبدیل به جناح کنیم، روی همین شما کار کنید و وقتی آمدید رو غزیه پیاده شدید می‌شود یک

ضعف‌هایی داشتیم و می‌گفتیم اگر از این جا حمله می‌کردم و می‌رفتیم فکه یا غزیه را می‌گرفتیم، یا از این جا حمله می‌کردیم و می‌رفتیم فکه یا غزیه را می‌گرفتیم یا از این جا می‌آمدیم تا شرفانی به راحتی می‌توانستیم بیایم، ما می‌گوییم اگر بر می‌داشتیم می‌آمدیم این جا دیگر بیت‌المقدس را نمی‌توانستیم شروع بکنیم و اگر می‌آمدیم این جا خب توی این زمین وسیع درگیر می‌شدیم و نمی‌گوییم هم که نبود و اصول‌های موفقیتی بودند و اهل تعاقب است که باید از آن استفاده می‌کردیم. اما نباید بگوییم نه اگر ما می‌آمدیم تا غزیه حتماً غزیه را می‌گرفتیم اما دیگر نمی‌توانستیم تا بیت‌المقدس به آن راحتی بیایم، چون ما تا غزیه آسیب می‌دیدیم و درست است دشمن، دشمن نبود، اما تیپ ۱۷ و تیپ ۲۴ و لشکر ۳ و تیپ ۱۰ بود و خوب هم با ما تا غزیه می‌جنگیدند و وقتی که ما این جوری می‌آمدیم و توی این زمین باز می‌شدیم (جناح از این طرف و آن طرف) خب ما این جا بایستی انرژی می‌گذاشتیم و نمی‌توانستیم که راحت بیایم بیت‌المقدس و زمانی هم که بیت‌المقدس آمدیم یکی از صحبت‌ها این است که اگر قرارگاه قدس را جمع می‌کردیم می‌آوردیم آن جا می‌رفتیم...، اما اگر لشکر ۱۶ را از این جا تکان می‌دادیم و نیروهای سپاه را حدود ده الی دوازده هزار نفر از این جا می‌آوردیمشان این جا (محور نصر) چه بسا دشمن قضایا را متوجه می‌شد و ما طرح‌مان طولانی تر می‌شد و ما دو هفته دیگر هم بحث می‌کردیم و می‌گفتیم خب این قرارگاه قدس را چه طوری بیندازیم تا این جا، یا از این جا روانه‌اش کنیم تا این جا، چه بسا دشمن این جا را برایمان می‌پوشاند، هر چند که اگر استفاده می‌کردیم بهتر بود اما الان نمی‌توانستیم بگوییم که دشمن چه کار می‌کرد.

برادر احمد کاظمی: برادر رشید، یک مسئله

می‌گویم که ما خط داشتیم دشمن را می‌شناختیم، اما آن تنها عامل موفقیت ما نبود، مثلاً الان در این جا ما خط داریم یا نه؟

برادر رحیم صفوی: آقای کاظمی حرف درستی می‌زند، می‌گوید که ما در عملیات فتح‌المبین عمق دشمن را در نظر نگرفتیم و مثلاً هدف را رسیدن به فکه قرار ندادیم و آمدیم همان دشمن را در خط دیدیم یعنی اصل، استفاده از اصل موفقیت و تعاقب دشمن را در نظر نگرفتیم تا رسیدیم به ارتفاعات تینه، عین‌خوش دیگر گفتیم خوب بس است تا همین جا بیشتر....

برادر غلامعلی رشید: یعنی اگر می‌کردیم خوب بود.

برادر احمد کاظمی: در بیت‌المقدس وقتی که ما یک پیروزی به دست آوردیم به راحتی، آن روز هم با این آقای حسین خرازی صحبت کردم، گفتم آقای حسین کنار اروند تو نمی‌رفتی، او هم گفت چرا، یعنی اگر به ما گفته بودند بعد از بیت‌المقدس، در کنار اروند به راحتی عبور می‌کردید گفت بله ما می‌رفتیم.

برادر غلامعلی رشید: برادر احمد دو نکته را نباید فراموش کرد، خیلی از برادرها می‌گویند ما در بیت‌المقدس اگر قرارگاه قدس را بر می‌داشتیم و می‌آوردیم این جا چه بسا می‌توانستیم تا کجا هم برویم اما همین لشکر ۱۶ را تغییر دادن از این جا و تمام نیروها و آوردن این جا دشمن می‌فهمید که قضیه چه.

برادر احمد کاظمی: بفهمد [دشمن] کاری که نمی‌توانست بکند، دشمن تو خرمشهر است

برادر غلامعلی رشید: نخیر چرا نمی‌توانست کاری بکند؟

برادر محسن رضایی: چی شد؟ چی شد؟
برادر غلامعلی رشید: برادر محسن بحث سر این است که می‌گویم توی این عملیات‌های گذشته چه

گلوله تو خرمشهر نینداخت؟ چرا یک بمباران نیامد بکنند؟ این‌ها همه‌اش دلیل این است که استفاده کند و دشمن واقعاً خیلی روی ابتکار، همه چیزش فرماندهانش را جمع کرده بود برده بود بغداد که جلسه بگیرد و یک فکری بکند ... و ما نتوانستیم استفاده کنیم دلیلش هم این است که تو خرمشهر بمباران هم نکرد.

برادر محسن رضایی: توی فتح‌المبین درست ولیکن توی این‌جا نه.

برادر احمد کاظمی: آن برادر محسن دلیل است و من ... خودم می‌گویم که چرا یک دانه گلوله تو

خرمشهر با این انبوه جمعیت نزد، اصلاً تظاهرات شهرها مثل خرمشهر نبود چرا یک‌دانه گلوله خمپاره نینداخت؟ چرا یک بمباران نکرد؟ این بود که دیگر دشمن جایی نبود، وقتی که ما خرمشهر را تخلیه کردیم و رفتیم دنبال رمضان و دشمن وقت پیدا کرد.

برادر مصطفی ربیعی: یک مسئله‌ای که برادر احمد نگفتند آن مسئله‌ی است که در عمق دشمن کار کردن و در خط کار

نکردن ... مثلاً فکه و ... ما آن موقع در عملیات والفجر همیشه فرمان این بود که چگونه از پل غزیه بگذریم، نه این‌که کانال‌هایی هم کار نشود یعنی اگر آمده و حساب کرده بودیم که ... پل غزیه نمی‌خواهیم این هم جاده آسفالت است و یک خط و یک سرپلی را می‌گرفتیم و این هم خیلی قابل تأمل است که اگر مثلاً روی این حساب می‌کردیم، حتماً روی این می‌ماندیم چون تمام انرژی خاکریز و نیروهایمان را دادیم.

دیگر جواب بدهید و من به یک شکل دیگر می‌گویم. مسئله‌ای بود که ما آن روز از دشمن فقط یک شناخت نظامی پیدا کرده بودیم و دشمن خودمان را عراق می‌دانستیم و قوت و فشارمان هم در رابطه با ارتش عراق بود و در حرف‌هایمان هم می‌گفتیم که ما داریم با آمریکا می‌جنگیم و روی ما هم با آمریکاست ولی می‌گفتیم ارتش عراق را شکست بدهیم و من یادم هست که با خود شما هم دو الی سه دفعه نشستیم و بحث کردیم و شما هم خودتان گفتید ما یک لشکر ۱۰ و یک لشکر ... را شکستش بدهیم جنگ دیگر با عراق نداریم و اصل و اساس هم این بود که ما می‌گفتیم خرمشهر اگر آزاد بشود جنگ تمام می‌شود، ولی ما با همان قرارگاه فتحی که پایین بود و قرارگاه نصر هم بود، معتقدیم که به آن می‌رسیدیم و اصلاً قدس را هم از آن بالا تغییرش می‌دادیم و چشم‌پوشی می‌کردیم از آن چیزی جلویمان نبود و تتمه لشکر ۳۵ بعد از عملیات خرمشهر جلویمان بود. یک تیپ ۳۳ نمی‌دانم نیروی مخصوص بود و یک دو الی سه تا از این تیپ‌های چیز بود که تو عملیات بیت‌المقدس ...

برادر محسن رضایی: اگر همه هم این حرف را می‌زنند شما نباید بگویید تو آخر دو گردان مانده بود با تو، با دو گردان هی می‌رفتی روی مرز رژه می‌رفتی و باز بر می‌گشتی دیگر چیزی توی دستمان نمانده بود، لشکر ۵ و ۶ آمده بود پشت دژ مانده بود.

برادر احمد کاظمی: نه برادر محسن ما می‌توانستیم، من هر چی فکر کردم دیدم که خیلی وقت است یعنی دو سه ماه نشستیم فکر کردم ...

برادر محسن رضایی: در رابطه با ادامه عملیات که حرف درستی است که می‌زنی؛

برادر احمد کاظمی: اصلاً چرا دشمن یک

برادر احمد کاظمی: اصلاً چرا دشمن یک گلوله تو خرمشهر نینداخت؟ چرا یک بمباران نیامد بکنند؟ این‌ها همه‌اش دلیل این است که استفاده کند و دشمن واقعاً خیلی روی ابتکار، همه چیزش فرماندهانش را جمع کرده بود برده بود بغداد که جلسه بگیرد و یک فکری بکند ... و ما نتوانستیم استفاده کنیم

یعنی حالا درست هست که نیرویمان کم بود ولی یک هفته دو هفته بعدش شاید آماده می‌شدیم و ادامه می‌دادیم اما بلافاصله از آنجا که به سمت پایین آمدیم و با این که همان لشکر فجر هم مانده بود و متأسفانه این برادرهایی که آنجا ماندند به ما ضربه زدند، یعنی همین تیپ المهدی را که به آن گفتیم، این جا بمان گفتند بله ما را گذاشتید که پدافند بکنیم و خیلی دیر آماده شدند یعنی عملیاتی که همزمان با بیت المقدس، ما در فکه انجام دادیم، عملیات بسیار خوبی بود، خیلی خوب بود، اما مدت زیادی هم نیروهای ما در آنجا وقت تلف کردند، به عنوان این که شما ما را تو خط پدافندی گذاشتید و نیروهایی که رفتند تو بیت المقدس ما هم می‌خواهیم بیاییم در آنجا عمل بکنیم و لذا اکثر نیروهایی که با برادرمان فضلی و با بقیه آنجا مانده بودند، دل سرد و دل مرده شده بودند و اکثر فرمانده گردان‌هایش و نیروهایش رفتند و وقت زیادی در آنجا تلف شد (خیلی وقت ما آنجا تلف شد)، تا دوباره خودمان رفتیم (جلسات و فشار و این‌ها که) این‌ها فهمیدند مثل این که قضیه جدی است و شروع به کار کردن و به هر حال این حرف درستی که ما ادامه عملیات در عملیات فتح المبین که نمونه بارز است و هیچ موقع فکر نکردیم و اصلاً باورمانمان نمی‌شد که به برغازه برسیم که بعد برای ادامه‌اش فکر بکنیم، ولی اگر فکر کرده بودیم شاید بیشتر می‌توانستیم پیش برویم، شاید جاهای دیگر را می‌توانستیم بگیریم و عمدتاً اعماق دشمن را تا خط آخر، یعنی تا مقر سپاه را برایش برنامه نداشتیم و بعد هم که آمدیم، این را حل بکنیم متأسفانه غلط رفتیم، یعنی فکر کردیم یک شب، باید جبران کنیم، که این هم اشتباه بود.

برادر محسن رضایی: این را که اگر برادران یادشان باشد، زیاد صحبت کردیم، قبلاً هم گفته شده بود که ما یکی از دلایلمان و یکی از ضعف‌هایمان این است که می‌رویم تلفات می‌دهیم و همه کار را می‌کنیم ولی نتیجه نمی‌گیریم و از آن استفاده نمی‌کنیم، بعد هم که آمدیم استفاده بکنیم برعکس کردیم، یعنی فکر کردیم استفاده از این به این معناست که در یک شب عمق را برویم، یعنی اشتباه کردیم ولی نتیجه خوب گرفتیم. ما استفاده صحیح از امکانات و قدرتمان را به عنوان یک عامل حساب می‌کنیم که متأسفانه بعد از بیت المقدس از توانمان، هیچ استفاده خوبی نکردیم یعنی هدف‌هایی را که گرفتیم اصلاً متناسب با توان ما نبود و لذا، خیزهای چهل الی پنجاه کیلومتر را در نظر می‌گرفتیم که این توان ما، می‌بایستی برایمان تجربه می‌شد که ما این توان را چه طور و در کجاها کسب کرده‌ایم و علل موفقیت ما چی بود؟ اما استفاده ناصحیح از توان شد، یعنی آمدیم عمده فشار را روی بهترین تیپ‌ها گذاشتیم و سعی کردیم که تیپ‌های دیگر را هم، همپای با این‌ها بکشانیم، چون آن‌ها نکشیدند، آن‌هایی هم که کشیدند عقب بودند (عقب افتادند)، اما اگر استفاده صحیح و متعادل می‌کردیم یعنی خودمان را تعدیل می‌دادیم، که درست است که ما باید ادامه عملیات بدهیم و درست است که ما باید عمق دشمن را بگیریم، اما این لازم نیست که در همان شب اول باشد، چون ما برنامه داشته باشیم و ما در فتح المبین هیچ برنامه‌ای نداشتیم و شاید هم اگر برنامه نمی‌داشتیم آنجا لااقل می‌توانستیم تپه‌های ۱۸۲ را (می‌گرفتیم) و از همان جنگل امقر شاید مستقیم می‌رفتید کانال کشاورزی را می‌گرفتیم